





سوپراسکوپ

SUPERSCOPE

۶۱ داستان



سازمان فرهنگی و انتشاراتی ۴۸ استان منتشر میکند:

غنچه گل سرخ

زیبای خفته

مؤلف، سرانیده اشعار و تنظیم هوزیک دتتر: علیرضا آذربای
بنیانگذار انتشار، مجموعه داستان‌های ناطق سوپراسلوپ در ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

زمینه هوزیکال با همکاری گروهی از هنرمندان برجسته ایران

امور گرافیک و آلبوم ۴۸ داستان، حسین رحیم خانی



در انجمن شرکت ۴۸ استان شماره ثبت ۳۶۵۵۵

ALL RIGHT RESERVED BY 48 Co. Ltd.



یکی بود و یکی نبود، در زمان قدیم حاکم جوانی با همسر زیبایش زندگی میکرد، آندو یکدیگر را خیلی دوست داشتند ولی متأسفانه هیچگاه بچه دار نمی شدند، خیلی دلتنگ بودند و رنج می بردند چون آرزو داشتند بچه ای از خودشان داشته باشند.

Once upon a time, there lived a young, handsome King and his beautiful Queen. They loved each other very much, but they had no children. They were heart-broken about this, because they wanted a child of their own so much.

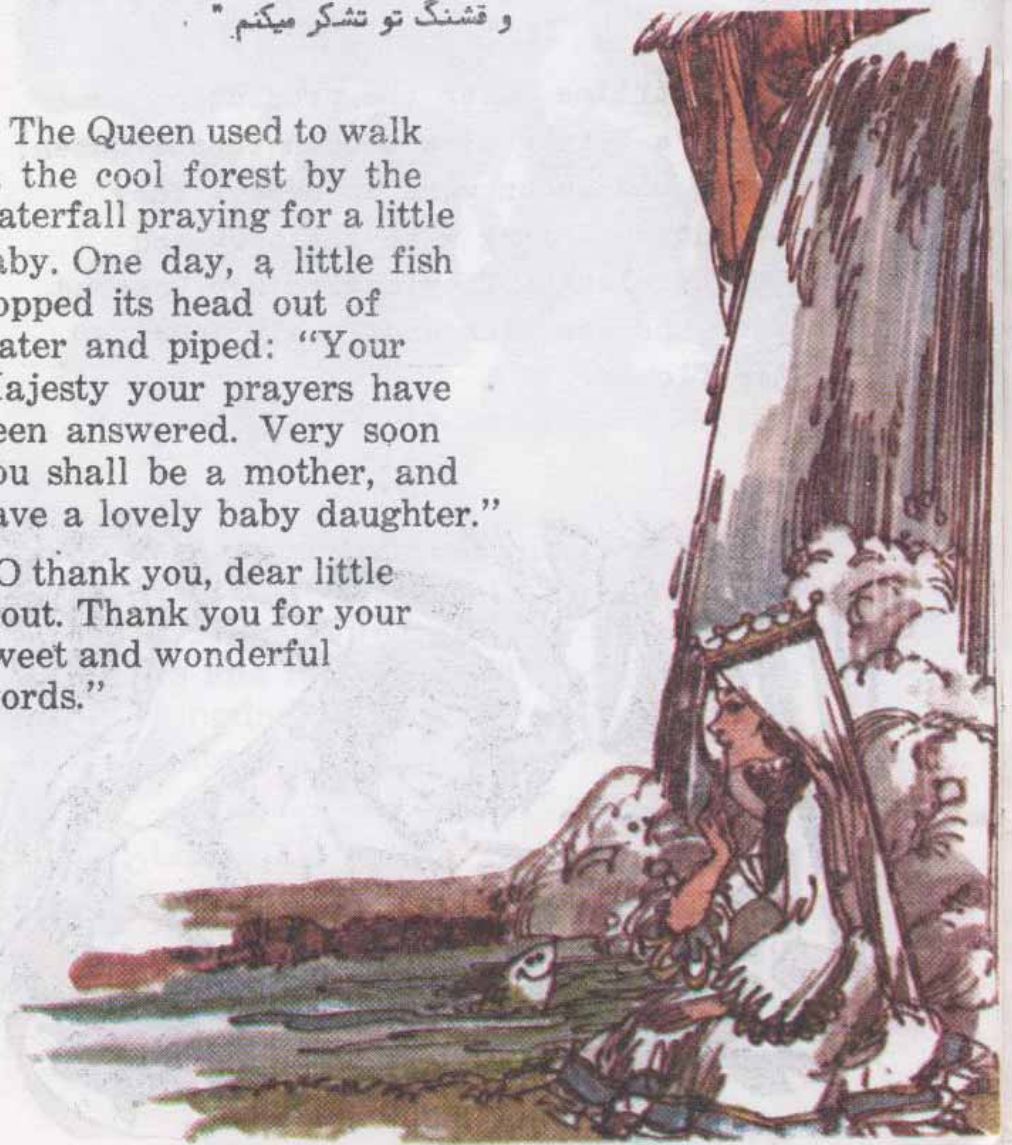


همسر حاکم هر روز در جنگل کنار آبشار قدم میزد و آرزوی بچه‌ای داشت، روزی یک ماهی کوجولو سرش را از آب بیرون آورد و به او گفت:

"بانوی زیبا . . . مژده . . . دعای تو مستجاب شد تو بزودی مادر خواهی شد و یک دختر کوجولو و زیبا بدنی خواهی آورد"
 "اوه مشکرم . . . قزل آلائی کوچک عزیز، از سخنان شیرین و قشنگ تو تشکر میکنم."

The Queen used to walk in the cool forest by the waterfall praying for a little baby. One day, a little fish popped its head out of water and piped: "Your Majesty your prayers have been answered. Very soon you shall be a mother, and have a lovely baby daughter."

"O thank you, dear little trout. Thank you for your sweet and wonderful words."



پس از مدت کوتاهی، پیش‌بینی ماهی به حقیقت پیوست و عاقبت
 همسر حاکم صاحب دختری شد، حاکم و همسرش از خوشحالی در
 پیوست خود نمی‌گنجیدند و بسیار خوشحال بودند که صاحب
 فرزندی شده‌اند.
 اسم بچه را "غنچه گل سرخ" گذاشتند چون این بچه مثل گل
 سرخ خوشرنگ و دوست‌داشتنی بود آنها ساعتها با او بازی
 میکردند و او را میخنداندند.

A short time later the prediction came true and a baby girl was born to the Queen; the King and Queen were so happy! They spent hours playing with the baby and making her laugh. They called her Rosebud because she was pink and lovely like a little flower.





The King and Queen decided to hold a great feast to celebrate the birth of the princess. They invited all their friends and neighbors and relatives and also the fairies of the kingdom to bestow their blessings upon Princess Rosebud.

حاکم و همسرش تصمیم گرفتند به مبارکی تولد فرزندشان، مهمانی با شکوهی برپا کنند و تولد او را جشن گیرند، همه دوستان همسایگان و بستگان خود را به جشن دعوت نمودند و همچنین به شکرانه تولدش از پریان آن سرزمین تقاضا کردند که در این میهمانی شرکت کنند.





در سرزمین حاکم سیزده پری زندگی می‌کردند که این پریان عادت داشتند فقط در ظرفهای طلا غذا بخورند ولی چون حاکم تنها دوازده ظرف طلا داشت مجبور شد یکی از پریان بنام "هپ زیبا" را در این جشن دعوت نکند.

جشن با شکوه هر چه بیشتر برگزار شد، دیوارهای قصر قدیمی حاکم از نوای موسیقی و شور و نشاط میهمانان به وجد آمده بود. هزاران نفر در سالنی که با پرچمها و میزهای تزئین شده رنگارنگ آراسته شده بود گرد هم آمده بودند، پریانی که به جشن دعوت شده بودند هر یک به ترتیب از جای خود بلند شدند و دعای خود را به "غنچه" گل سرخ هدیه کردند.

Now it was the custom for fairies to eat only from golden dishes: there were 13 fairies in the kingdom but only 12 golden dishes. One fairy, named Hepzibah, was not invited.

At the great feast, the walls of the ancient castle rang with merriment, music and rejoicing. Thousands of people filled the banquet hall which was alive with colourful banners and table decorations. Then the fairies arose, and, one by one, gave Princess Rosebud their blessing.



من پری با وفایم ، مظهر عشق و صفایم
 راستگوئی صدق جوئی ، عهد و ایمان تو با من
 من پری مهربانم ، نغز گو و خوش زبانم
 رأفت و مهر و محبت ، الفت و انس تو با من
 من پری عقل و هوشم ، پند استادان بگو شم
 ذهن سرشار و تعقل ، منطق و هوش تو با من
 من پری عالم هستم ، هم حکیم و قادر هستم
 در ره کسب فضیلت ، بینش و فضل تو با من
 من پری عفتم من ، برترین است حکمت من
 عصمت و عفت نجابت ، حجب و پاکی تو از من
 من پری خوبی هستم ، مظهر خوشروئی هستم
 در ره خدمت به هم نوع ، نیکی و خیر تو از من

من پری عدل و دادم ، ذات حق در جسمو جانم
 در عدالت در قضاوت ، عدل و انصاف تو با من
 من پری تندرستی ، خالی از هر ضعف و سستی
 جسم و جان و تن سلامت ، روح شادان تو با من
 من پری زیبای مهر و خوشگل و طناز و خوشرو
 خوب روئی و وجاهت ، جلوه و زیبائی از من
 من پری عابد هستم ، بس منزّه زاهد هستم
 در عمل پرهیزکاری ، زهد و تقوی تو با من
 من پری با سخاوت ، شهره باشم در اصالت
 در مروت نیک مردی ، عزت نفس تو با من

و باین ترتیب یازده پری دعای خود را گفتند .

"To you, my child, I give beauty."

"To you, my child, I give happiness."

"To you, my child, I give health."

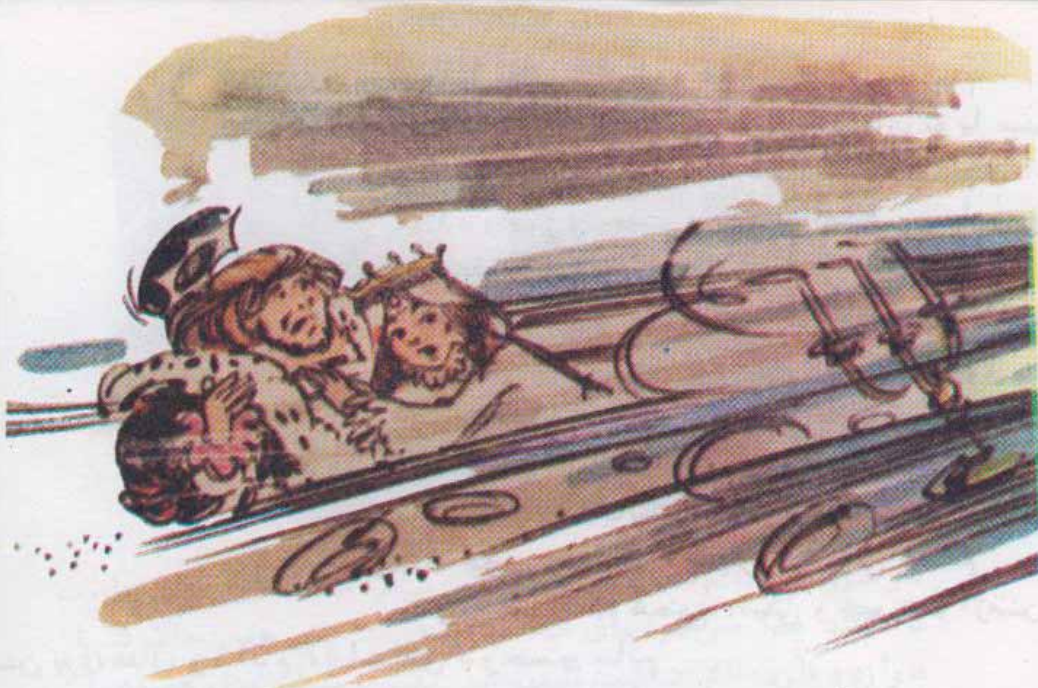
"To you, my child, I give wisdom."

"To you, my child, I give love."

And so it went on, until

11 fairies had spoken.






قبل از آنکه پری دوازدهم از جای خود بلند شود و دعای خود را بگوید ناگهان باد بسیار سرد و تندی داخل سالن وزیدن گرفت و خیلی از شمعها را خاموش کرد آنگاه هفتمین خندهای وحشتناک و شیطانی سالن را فرا گرفت، همه همینکه سرهایشان را بلند کردند و پری سیزدهمی را که به جشن دعوت نشده بود، دیدند به خود لرزیدند، او که لباس مشکی بلندی پوشیده بود روی داریستی نزدیک به سقف نشسته بود، انگشت دراز و استخوانیش را به طرف "غنچه" گل سرخ" دراز کرد و گفت:

Just before the twelfth fairy could stand up, a freezing wind whooshed through the room, blowing out many candles. The great hall echoed with the eackle of evil laughter. Every person trembled when they all looked up and saw Hepzibah, the un-invited thirteenth fairy. She was dressed in long black robes, seated on a rafter at the very top of the high ceiling. She pointed a long, bony finger at Princes Rosebud's cradle...



A vertical strip of colorful illustrations featuring various fairy tale characters and scenes. From top to bottom, the illustrations include: a witch flying on a broom with two children; a pink castle on a hill; a girl in a red dress holding a basket; a giant's foot stepping on a small house; a gingerbread house with a girl and a boy; a girl in a pink dress; a boy in a green hat; a girl in a blue dress; a boy in a blue hat; and a teapot. The illustrations are arranged in a vertical strip, with some characters appearing multiple times.

you, my child,
ve — a curse! In
r fifteenth year
will be
nded by
needle
n a spinning
el, and fall
n — dead! This
y revenge — O
g — for not inviting
to your party."

A colorful illustration of a witch with a large, pointed, orange and black striped hat, a black robe, and a black mask. She is perched on a wooden ledge, pointing her right index finger towards the left. The background is a mix of purple and pink hues, suggesting a night scene. The illustration is done in a classic, slightly stylized manner.



میهمانان همه فریاد زدند "بس کن . . . بس کن . . . ای سرور ."
 حاکم که رنگ از صورتش پریده بود از ترس بلند شد و گفت :
 "هپ زیبا" ای پری خوب، از سر تقصیر ما بگذر، عزیزترین دارائی
 زندگی ما را از ما نگیر، من و زنم مدت زیادی برای داشتن این
 فرزند انتظار کشیده ایم، از این موضوع واقعا "متأسفم، منو ببخش"
 "نه غیر ممکنه، مدت زیادی بود که من به انتظار این میهمانی
 نشسته بودم ولی مرا دعوت نکردی حالا دیگر دیر شده، من
 فرزندت را نفرین کرده ام، هیچ چیز آنرا عوض نخواهد کرد"

The people below cried out for her to stop.
 The King jumped to his feet, face white
 with fear. "Hepzibah, good fairy, do not
 take away from us our most precious pos-
 session. My wife and I have waited for a
 child for so long. I am sorry, please forgive



"No, I have waited for
 this feast for so long. You
 are too late. I have uttered
 my curse. Nothing can
 change it."



در همین لحظه زن زیبای قد بلندی از پشت میز انتهای سالن بلند شد و گفت " اشتباه میکنی پری شرور... من پری دوازدهم هستم و هنوز دعای خیر خود را نگفته‌ام البته من نمی توانم نفرین تو را باطل کنم ولی لا اقل میتوانم کمی اثرش را تغییر دهم... غنچه گل سرخ هرگز نخواهد مرد، او فقط بخواب خواهد رفت و با نگاه اولین خواستگارش از خواب بیدار خواهد شد " بسیار خوب، خواهیم دید... " بعد در میان دود غلیظی ناپدید شد .

" You are wrong!" A tall, beautiful lady at the head table rose to her feet. "I am the twelfth fairy, and I have not yet given my blessing. I cannot undo your curse, but I can soften it. Princess Rosebud shall not die; she shall merely sleep until she is awakened by the first look of her first love."

" We'll see about that!" and Hepzibah disappeared in a puff of smoke.



در سالن غوغائی بپا شد ، حاکم بلافاصله دستور داد تمام
چرخهای ریسندگی را که در آن سرزمین وجود داشت جمع‌آوری
نمایند و فوراً "بسوزانند" .

The banquet was thrown into an uproar.
The King commanded every spinning wheel
in the kingdom to be burned at once.



[illegible]

A watercolor illustration of a coastal town. A winding road leads from the foreground towards the sea. The town is built on a hillside, with buildings clustered together. The sea is visible in the background, and the sky is a mix of green and blue. The style is soft and painterly.



سالها گذشت عاقبت غنچه گل سرخ دختر جوان و زیبایی شد تمام دعاها ی پریان به حقیقت پیوست، او دختری تند رست، زیبا و عاقل بود با قلبی پاک و مملو از عشق خدمت به دیگران بخصوص خدمت به مردم و اطاعت از امر والدین، پدر و مادر غنچه گل هم مهر و محبت خود را بید ریغ نثارش میکردند.

عاقبت سالگرد پانزدهمین سال تولد غنچه گل سرخ فرا رسید مادرش برای او میهمانی مفصلی ترتیب داد و همه دوستان او را به جشن تولدش دعوت نمود.

Many long years went by, and Princess Rosebud grew into a lovely young lady. All the fairies' blessings came true. She had health, and beauty, and wisdom, and her heart poured out love for everyone, especially her parents. And they returned her love, showering her with affection.

Then came the day of her fifteenth birthday. Her mother gave a party and invited her friends.





" غنچه گل سرخ ، تولدت را تبریک میگم "

" متشکرم "

" سالروز تولدت مبارک "

" ممنونم "

" بچه ها به افتخار غنچه گل سرخ همه مون دستها مون را

بهم بدیم و دور میز بچرخیم . "

" باشه ، هورا ، هورا ، هورا "

" بچه ها گوش کنید من میخوام از غنچه گل سرخ خواهش کنم

که یکی از اون آوازه های قشنگشو برامون بخونه اگه موافقین به

افتخارش دست بزنید . . . هورا ، هورا . . . "

" دوستان خوبم از اینکه به من لطف دارین از همه تون متشکرم

امیدوارم باعث ناراحتیتون نشم ، من حالا متأسفانه اون شادی

که باید داشته باشم ندارم "

" چرا مگه چی شده "

" happy birthday Rosbud "

" thank you "

" happy birthday "

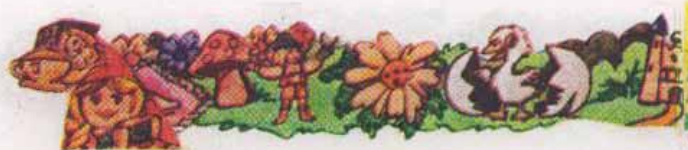
" thanks a lot "

" children, let us dance round the
table hand in hand for the happiness
of Rosbud "

" alright horay, horay . . . "

" Listen! children, I want to ask
Rosbud to sing for us one of her
beautiful songs, if you agree clap
your hands, horay, horay... "

" Dear friends you are all so kind
to me and I want to thank you all
I hope, I won't ruin your happiness
but unfortunately I am not as happy
as I'm expected to "
why! "



"برای اینکه سایر بچه های خوب شهرمون از شرکت در میهمانی ما محروم هستند و من خیلی دلم میخواست اونا هم اینجا بودند و در شادی ما شرکت میکردند اجازه بدید شعری که برای اونا گفتم براتون بخونم"

"بچه ها به افتخارش دست بزنید"

دوستان مهربانم ، نازنینان حوآنم
 بشنوید از من سخنها ، قصه از محرومیتها
 ای که بستر نرم دارین ، خانه های گرم دارین
 زندگیتون پر ز نعمت ، خالی از اندوه و حسرت
 غافل از مردم نباشید ، دوستدار خلق باشید
 دست محرومان بگیرید ، در غم آنان نشینید
 مهربان مانید با هم ، خوبتر باشید با هم
 دستگیرید از ضعیفان ، مهربانی با غریبان
 این مہین اندیشه باشد ، بهترین پیشه باشد

" because most of the good children in our city could n't take part in our feast and hoped very much that we could share our happiness with them. So I am going to sing a song that I made for them .

" children clap hand for her. "

Then Rosebud sang her song and left the room with tears and ran quickly to the second floor.

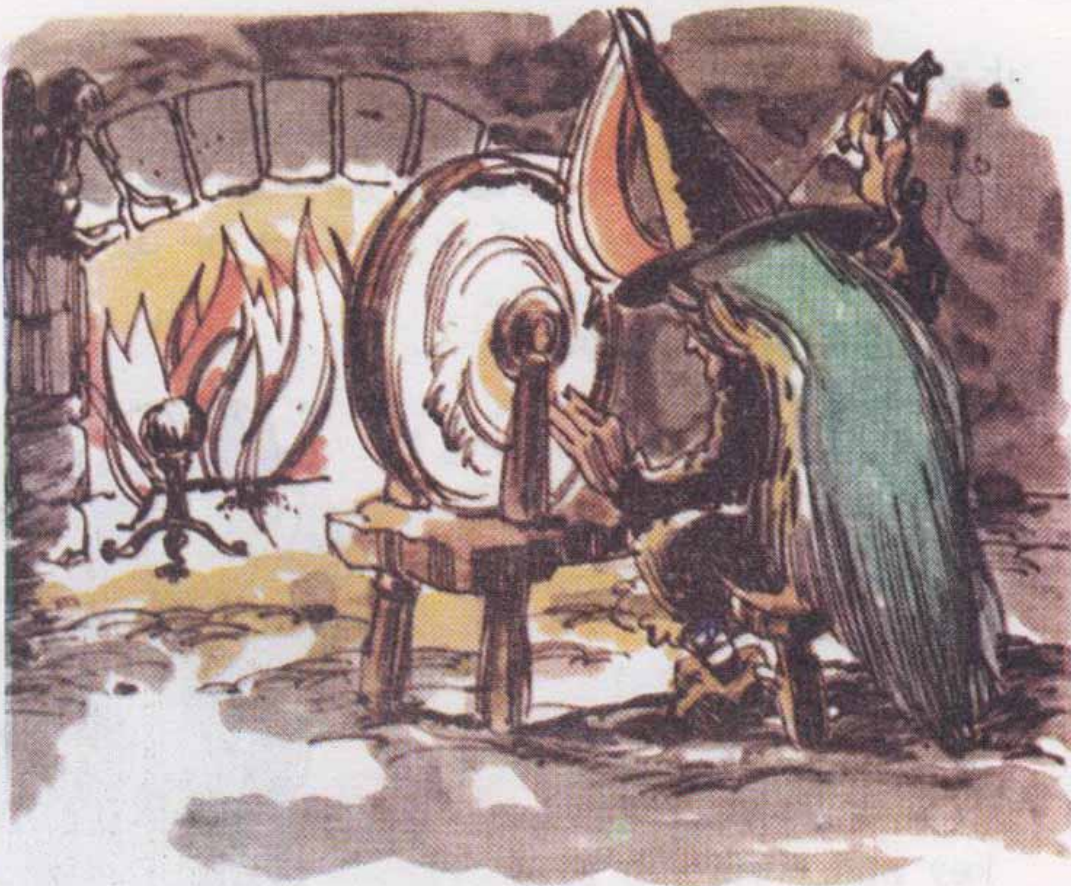


غنچه گل سرخ، در ابقه بالای برج قدیمی مقابل دری ایستاد که همیشه قفل بود ولی برای اولین بار مشاهده کرد که یک کلید طلائی در سوراخ قفل است، غنچه گل تصمیم گرفت داخل اطاق شود فوراً در را باز کرد و وارد اطاق شد.

At the very top of an old tower, she stopped before a door that had always been locked. But today — for the first time — there was a tiny golden key in the lock.

Rosebud decided to hide there. She promptly turned the key and entered.





این اتاق یک اتاق نشیمن راحت با آتشی دلچسب بود، پیرزنی که ظاهر مهربانی داشت درخت ریسندگی بزرگی را که غنچه گل هرگز در عمرش ندیده بود میچرخاند، او نمی دانست که این زن "هپ زیبا" همان پری شرور است.

Inside, she saw a comfortable living room with a cheerful fire blazing; and what looked like a kindly old lady, turning a huge spinning wheel which Rosebud had never seen before. She did not know that this was Hepzibah the evil fairy.



A colorful illustration of a young boy and girl riding a large, fluffy white dog. The boy is in the front, holding the dog's ears, and the girl is behind him. They are both smiling. The dog is walking towards the right, carrying a yellow bag in its mouth.



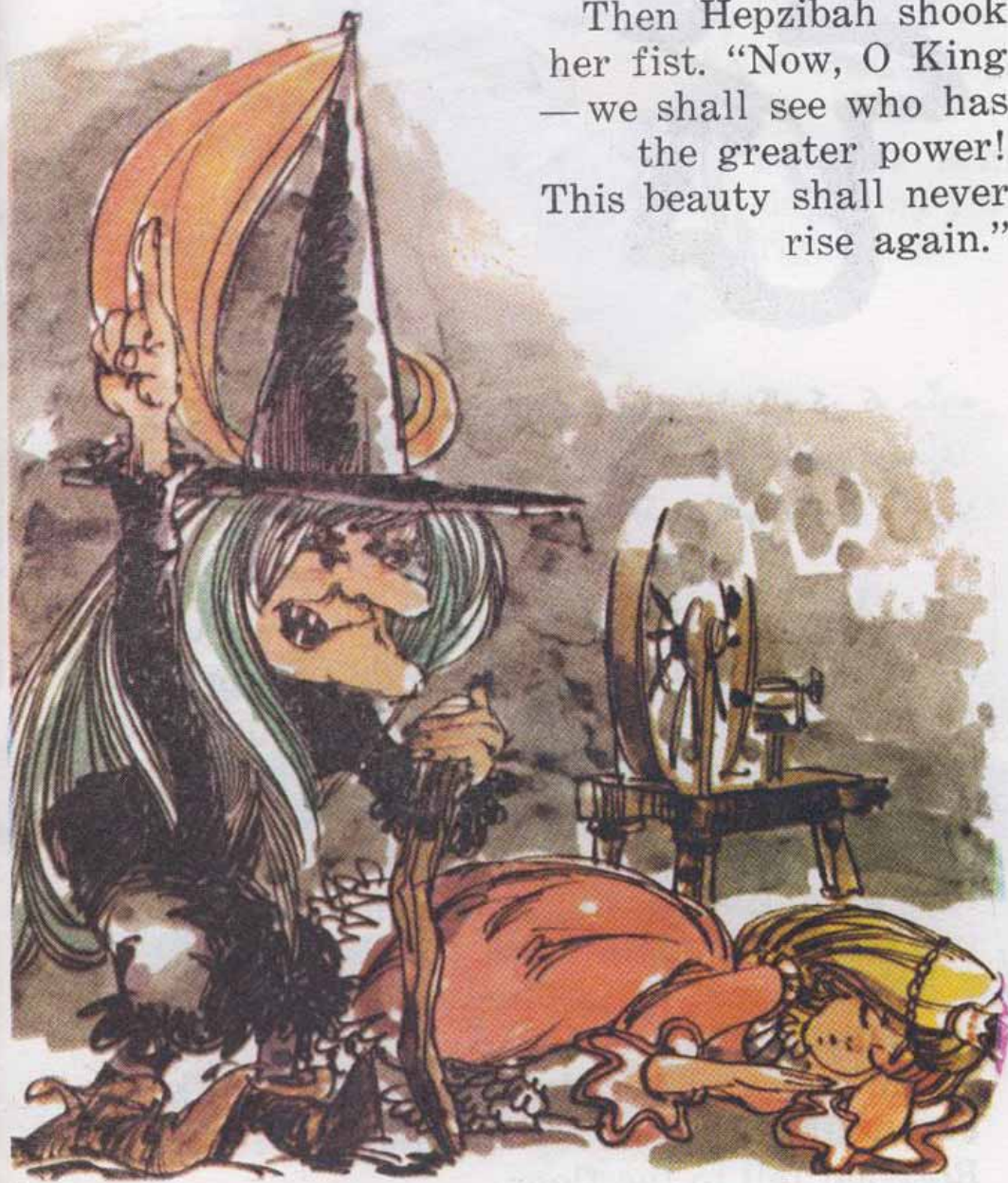
پیر زن دستهایش را روی شانه های او گذاشت، همین کـــه
غنچه گل انگستان دراز استخوانی پیرزن را روی شانه های
خود دید بوحشت افتاد .

Rosebud let the old lady put her arm
around her. When she saw the long bony fin-
gers on her shoulder, she was frightened.



"هپ زیبا" مشت خود را به علامت پیروزی تکان داد و گفت :
 "هه هه هه ای حاکم حالا خواهیم دید که کدامیک از ما قدرت
 بیشتری دارد ، این دختر زیبا دیگر هرگز بلند نخواهد شد"

Then Hepzibah shook
 her fist. "Now, O King
 — we shall see who has
 the greater power!
 This beauty shall never
 rise again."





ولی غنچه گل نمرده بود او همان‌طور که پری خوب قول داده بود
 بخواب عمیقی فرو رفت، حاکم و همسرش و تمام بستگان آنان نیز
 بخواب رفتند، اسبها در اصطبل‌هایشان و لک لک‌ها در حالیکه
 سرهای خود را زیر بال‌هایشان قرار داده بودند نیز بخواب
 رفتند، مگسها هم روی دیوارها بخواب فرو رفته بودند.

Mais Rosette n'était pas morte. Elle dormait
 seulement d'un profond sommeil, comme la
 bonne fée l'avait promis. Et le roi et la reine
 et toute la cour s'endormirent aussi. Les
 chevaux dormaient dans les écuries; les cig-
 gnes dormaient, la tête sous l'aile; et les
 mouches dormaient sur les murs.



این وضع "هپ زیبا" پری شرور را خشمگین کرد چون او نمی خواست
سایرین هم بخواب بروند بلکه او انتظار داشت که آنها برای
از دست دادن غنچه گل سرخ، عزاداری بکنند.
"هپ زیبا" پری شرور برای اینکه انتقام گرفته باشد، اطراف
قصر را با حصاری از خارهای تیز محصور کرد. هر سال خارها
بلندتر و تنومندتر می شدند تا اینکه عاقبت خارها تمام قصر را
پوشاندند با وریکه حتی یک آجر یا دودکش هم از قصر پیدا نبود.

All this made Hepzibah furious; she did not want the others to sleep. She wanted them to miss Rosebud and to grieve for her. For revenge, she encircled the castle with a large hedge bristling with sharp thorns! Every year the thorns grew higher and higher, thicker and thicker, till at last the entire castle was hidden, and not a single brick or chimney could be seen.



یس از سالیان دراز، ماحرای قصر و زیبای خفته از خارها
 فراموش شد تا اینکه امیرزاده جوانی که در سرزمین دوردستی
 زندگی میکرد این داستان را شنید و تصمیم گرفت که هر طور
 شده غنچه گل سرخ را پیدا نماید. دوازده پری خوب تصمیم
 گرفتند به این جوان کمک کنند از این جهت پری شرور بدجنس
 را گول زدند و او را به قسمت دیگری از قلمرو حکومت حاکم
 فرستادند.

After many, many long years, the castle
 and Sleeping Beauty were forgotten. But
 then young Prince Charles, in a land far
 away, heard the story and decided to look
 for Princess Rosebud.

The 12 good fairies decided to help the
 Prince. They enticed the evil Hephzibah
 into another part of the kingdom.



امیرزاده به محدودهٔ قصر رسید ابتدا شمشیرش را کشید و خارها را از سر راه خود قلاع کرد و کنار زد تا به در ورودی اصلی قصر رسید و متوجه شد که همهٔ ساکنان قصر در خواب هستند. امیرزاده به یارف برچی که غنچهٔ گل سرخ در آنجا افتاده بود رفت.

Prince Charles arrived at the castle, drew his sword and cut away the thorns. He reached the main castle gate, and found everybody sleeping. The Prince came to the tower where Princess Rosebud lay.





His heart was so filled with love that he could not resist his emotions. "oh, Divine Beauty, were it only my good fortune to have as my very own so beautiful a princess, but alas - you slumber in your eternal sleep."

همین که امیرزاده خم شد و پیشانی غنچه گل سرخ را بوسید
 پری شرور که مراجعت کرده و از پنجره مناره های بلند، این
 صحنه را نظاره میکرد سعی نمود که مانع شود ولی پایش از زوی
 سنگ لیز خورد و با سر به روی توده خارها افتاد و جادو و
 افسون "هپ زیبا" باطل شد. غنچه گل سرخ چشمهایش را
 باز کرد و امیرزاده جوان را دید. حاکم و همسرش و سایر
 ساکنین قصر همگی زندگی دوباره یافتند مثل اینکه هرگز اتفاقی
 نیافتاده است.

As Prince Charles bent down and kissed
 the Princess on the forehead, Hepzibah, who
 had returned and was watching through a
 high turret window, tried to stop him.

But she slipped on the smooth stones
 and tumbled headlong into the tangle of
 thorns.

Hepzibah's spell was broken! Rosebud
 opened her eyes and saw Prince Charles.
 The King and Queen and the court came to
 life as if nothing had happened.





همه جا غرق در شور و نشاط شد، بوته های زشت خار به گیاهان
زیبا و گل های خوش رنگ مبدل شد و اطراف قصر دوباره به باغ
محلل بهاری تبدیل گردید. چندی بعد امیرزاده جوان و
دوشیزه غنچه گل سرخ با هم ازدواج کردند و زندگی خوشی را
گذراندند.

There was happiness everywhere!

The ugly hedges of thorns were changed
into beautiful plants blooming with rich flow-
ers and the castle again became a glorious
spring garden.

Later, Prince Charles and Princess Rosebud
were married and they lived happily ever after.





اصطلاحات

useful Idioms and Sentences

۱ - آتش را دامن زدن

To feed the flames.

Don't feed the flames, when some misunderstanding happens between two persons.

هنگامیکه بین دو نفر سوء تفاهمی اتفاق میافتد آتش را دامن نزنید .

It is hit or miss

۲ - میشود یا نمیشود

Don't hesitate, it is hit or miss.

تردید نکنید ، یا میشود یا نمیشود .

By sight

۳ - قیافتاً

I know him only by sight.

من فقط قیافتاً او را می شناسم .

On purpose

۴ - عمداً

It was no accident, she broke the dish on purpose.

تصادفی نبود او بشقاب را عمداً شکست .

To find fault with

۵ - انتقاد کردن از - عیبجویی کردن از

It is very easy to find fault with the work of others.

انتقاد از کار دیگران بسیار آسان است .



سوپر اسکوپ
SUPERSCOPE



GRAMMAR

تدریس گرامر



ضمیر pronoun

قسمت سوم:

"ادامه بحث شماره گذشته"

در شماره گذشته ضمیر را تعریف کردیم و یک طبقه از ضمائر یعنی (ضمایر شخصی) را شرح دادیم در این شماره به تعریف بقیه ضمائر میپردازیم:

Impersonal Pronouns

۲- ضمایر غیر شخصی

هنگامی که ضمیر دلالت بر شیئی معینی نکند، ضمیر غیر شخصی نامیده میشود مانند:

It grew dark suddenly. فوراً تاریک شد.

در این جمله it ضمیر غیر شخصی نامیده میشود زیرا به شیئی معین دلالت نمیکند (معلوم نیست که چه چیزی تاریک شد).

Definite pronouns

۳- ضمایر معین

ضمایر معین ضمایی هستند که به افراد و اشیاء معین و مشخصی دلالت و یا اشاره نمایند. ضمایر معین ضمایر اشاره نیز نامیده میشوند و عبارتند از:

این	اینها	آن	آنها
This	These	That	Those

Indefinite Pronouns

۴- ضمایر نامعین

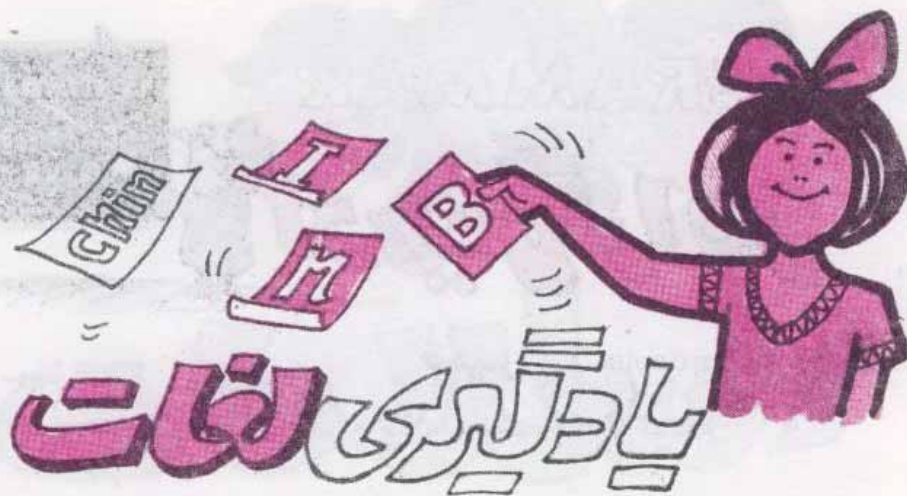
ضمایری هستند که فاعل یا مفعول خود را بطور کلی نامعلوم شرح میدهند تعداد این ضمائر به بیش از ۴۰ میرسد که مهمترین آنها در حالت مفرد عبارتند از:

one, anyone, someone, noone, anything

بقیه ضمائر یعنی، ضمایر موصولی، ضمایر دوجانبه و ضمایر سئوالی در شماره

آینده.





پوشاک مردان

men clothing

socks	جوراب ساقه کوتاه	hat	کلاه
shoes	کفش	felt-hat	کلاه نمدی
boots	پوتین	cap	شب کلاه
riding-boots	چکمه سوارکاری	coat	کت
shorts	زیرشلواری کوتاه	overcoat	پالتو
pull-over	زیرپوش کشیاف	raincoat	بارانی
scorff	شال گردن	trousers	شلوار
glaves	دستکش	pants	زیرشلواری
dressing-gown	لباس خانه	vest	حلیقه
pyjamas	پیژامه	shirt	پیراهن
bathing-suit	مایو	sleeve	آستین
slippers	کفش سرپائی	cuff	سرآستین
shoe-laces	بند کفش	tie	کراوات
button	تکمه	bow-tie	پاپیون
button-hole	جای تکمه	collar	یقه
stud	تکمه سردست	belt	کمر بند
pocket	جیب	braces	بند شلوار





تعبیر خواب

بر اساس تحقیقات روانشناسی

Dream Interpretation

Aborigines

۱ - جانوران و گیاهان بومی

To see: you will be able to pay your debts

هرگاه در خواب جانوران و گیاهان بومی ببینید، حاکی از آن است که قادر خواهید شد قروض خود را بپردازید.

Alligator

۲ - تمساح

To see in a Zoo: foretells a short journey.

اگر در خواب تمساحی را در باغ وحش ببینید: مسافرت کوتاهی برای شما پیشگوئی میشود.

To be attacked by an alligator: you will be ridiculed.

اگر در خواب مورد حمله یک تمساح قرار گیرد: مورد مسخره و استهزاء قرار خواهید گرفت.

ادامه در شماره آینده



پند و اندرز



برگزیده سخنان بزرگان

مجازات دروغگو این نیست که کسی به حرف او ایمان ندارد بلکه آنست که او نمیتواند به حرف دیگران ایمان داشته باشد.

(جرج برنارد شاو)

The liar's punishment is not that he is not believed but that he can not believe anyone else.

دردناکترین زخم در دنیا، جراحتی است که به وجدان وارد میآید.

(جان آلیس لارژ)

The most painful wound in the world is a stab of conscience.

گستاخی تقلیدی است که مرد ضعیفی از توانائی و قدرت میکند.

Rudeness is a weak man's imitation of strength.

زن باید نابغه باشد تا شوهر خوبی بوجود آورد.

A woman must be a genius to creat a good husband.

هرچقدر که ما زیادتیرفقایمان را دوست داشته باشیم کمتر به آنها تملق

(مولیر)

میگوئیم.

The more we love our friends, the less we flatter them.

ادامه در شماره آینده



هوش خود را ببازجاشید



۱ - چه شهری است که در دو قاره قرار دارد؟
Which city, lies in two continents?

۲ - چه حیوانی از همه تندتر میدود؟
What is the fastest running animal?

۳ - چه مخلوقی روی کره زمین از همه آهسته‌تر حرکت میکند؟
What is the slowest moving creature on earth?

۴ - آیا میدانید زبان انگلیسی چند لغت دارد؟
How many words are there in english language?

۵ - آیا حشرات مغز دارند؟
Do insects have brains?

حواب در پایان کتاب .



تفاوت



موضوع این شماره

چه چیزی زن و دختر را دوست داشتنی میسازد؟

What makes A woman or a girl lovely?

Men usually choose beautiful women but is it enough for a woman to be only beautiful? The answer is no. Beauty should be accompanied by other qualities to make a woman lovely. Some of these qualities are: virtue, truthfulness, understanding, animation and integrity.

Beauty may have two aspects: positive and negative. If a woman takes advantage of the positive aspect of her beauty, she can attain the happiness, but if she takes advantage of negative aspect of her beauty, it will become, the cause of her adversity.

It is true that men are looking for beauty, but women should be in mind that men prefer chaste women whatever her face may be.

مردان معمولاً "دختران زیبا را انتخاب میکنند اما آیا برای یک زن فقط کافی است که زیبا باشد؟ جواب منفی است. زیبایی باید با صفات دیگری همراه باشد تا زن را دوست داشتنی بسازد. بعضی از این صفات عبارتند از: عفت و پاکدامنی، صداقت و راستگویی، فهم، بشاشت، راستی و درستی. زیبایی ممکن است دو جنبه داشته باشد: مثبت و منفی اگر زنی از جنبه مثبت زیبایی اش استفاده کند میتواند به سعادت نایل شود اما اگر او از جنبه منفی زیبایی اش استفاده کند آن زیبایی باعث بدبختی وی خواهد شد.

درست است که مردان بدنبال زیبایی میروند، اما زنان باید در نظر داشته باشند که مردان زنان پاکدامن و عفیف و باعصمت را برتری میدهند حال هرچه که قیافه آنها ممکن است باشد.

همراه

SUPERSCOPE

۳۸



معلومات عمومی



آیا میدانید در شبانه روز در حالات مختلف چند بار آب دهان خود را غورت

میدهید؟

Do you know how often you swallow in different cases?

During a full night's sleep:

7/6 times per hour

۱ - هنگام خواب کامل

۷/۶ دفعه در ساعت

When you eat your lunch:

58 times per 10 minutes

۲ - هنگام غذا خوردن

۵۸ دفعه در ۱۰ دقیقه

۳ - هنگام نشستن و مطالعه کردن

When you sit and make yourself busy with reading:

34 times per hour

۳۴ بار در ساعت

۴ - هنگام دراز کشیدن و بیدار ماندن

When you lie down and stay awake:

31 times per hour

۳۱ بار در ساعت





لطیفه‌های کوتاه خنده‌دار

Teacher in school: Johnny, can you name some of the products of the west india?

Johnny: I don't know, teacher.

Teacher: of course, you do, where do you get sugar from?

Johnny: borrow it from the neighbour next door.

معلم مدرسه: جانی، آیا میتونی بعضی از محصولات غرب هندوستان را نام ببری؟

جانی: من نمیدانم آقای معلم.

معلم: البته شما میدانید، شما شکر را از کجا تهیه میکنید؟

جانی: ما از خانه پهلویی قرض میکنیم.

A foolish man tells to talkative woman to stop talking, but a wise man tells her that her face is very beautiful when her lips are closed.

یک مرد احمق به یک زن وراج میگوید حرف را بس کند ولی یک مرد عاقل به او میگوید موقعیکه لبانش بسته باشد صورتش بسیار زیباست.

"the girl's little brother said to her sister's suitor" I was just thinking, you come to see my sisterso much.....

Don't you have a sister of your own?

برادر کوچک دختر به خواستگار خواهرش گفت:

من هم اکنون داشتم فکر میکردم که شما چقدر برای دیدن خواهر من به اینجا میآئید مگر شما خودتان خواهر ندارید؟



فرزندانم چند گاهه باتو

سلام . برای اینکه بیشتر باهم آشنا شویم و پیوند دوستی با یکدیگر ببندیم چند کلمه برایت می‌نویسم اگر خواستی بیشتر درباره کتابهای سوپر اسکوپ ۴۸ داستان و فعالیت‌های ما بدانی لازمست با ما مکاتبه بکنی و اما این چند کلمه مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوپ ۴۸ که در میان خانواده‌ها جایگاهی بسیار نیکو دارد تا حال ده جلد انتشار یافته است . (خرداد ۱۳۶۰) و بسیار خوشحال هستیم که توانسته‌ایم هر روز بر کوشش خود بیافزائیم و همانطور که مشاهده میکنید از جلد اول تا جلد دهم راه ما راه کامل شدن بوده است و هیچوقت از حرکت باز نمانده‌ایم چون پشتیبان ما شما بوده‌اید . برای ادامه فعالیت بار تمام مشکلات را بر دوش داریم اما فقط نامه‌ها و نوشته‌های شما فرزندان عزیز بوده است که دلگرمی برای کارکنان این سازمان فرهنگی و آموزشی و انتشاراتی را فراهم ساخته است و تا حال هرگز خستگی را بخود راه ، نداده‌ایم . شما که این کتاب را در پیش رو دارید کامل نیست و آغاز راه ماست بنابراین آگاه باشید که ما سعی کرده‌ایم نقاشی‌ها و سایر آثار فرزندان عزیز را نیز در صفحات کتاب بیاوریم و این برنامه ماست که برای پرورش ذوق و استعداد همه عزیزان دنبال خواهیم کرد و از کتاب جلد یازدهم صفحاتی را زیر عنوان (کتابچه) خواهیم داشت که بهترین آثار فرزندان عزیز را با عکس در آن میاوریم .

شما از همین امروز مشترک مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوپ بشوید و ده جلد آنرا که تا امروز منتشر شده است فراهم کنید اگر در محله‌تان کتابهای ما نبود بدانید که نایاب شده است بما بنویسید تا شما را راهنمایی کنیم چگونه این مجموعه‌ها را تهیه کنید و یا از کتابفروشی‌ها، اسباب‌بازی فروشیها و فروشگاههای کودک بخواهید. فرزندان عزیز شما میتوانند با این آدرس با ما مکاتبه کنید: تهران صندوق پستی ۴۱/۳۵۱۱، ۴۸ داستان - هیئت تحریریه

بامید موفقیت‌های روزافزون - هیئت تحریریه



بچه‌های عزیز

اگر به فروشگاهها و نمایندگان ۴۸ داستان دسترسی ندارید.

برای تهیه مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوپ ۴۸ داستان بطریقه زیر عمل کنید.

برگ درخواست:

نام: _____ نام خانوادگی: _____ شغل: _____ سن: _____

تقاضای اشتراک مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوپ ۴۸ داستان را دارم و مبلغ: _____ ریال

وسیله: پست سفارشی چک بانکی حواله بانکی که رسید آن پیوست میباشد فرستادم لطفاً کتاب شماره _____

به نشانی: _____ برای من بفرستید

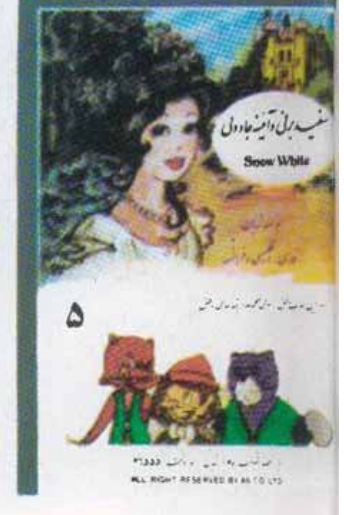
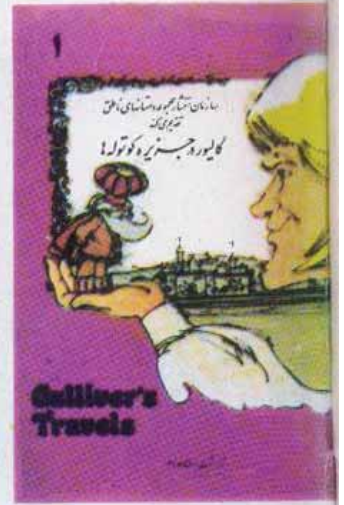
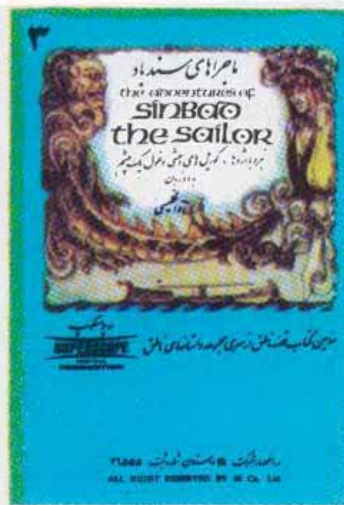
یادداشت: _____

بحساب جاری شماره ۴۹۹ بانک صادرات شعبه ۲۸۶۰ خیابان مصدق ایستگاه تلویزیون تهران

جواب بخش سرگرمیها

- ۱ - استانبول یگانه شهری در دنیاست که قسمتی از آن در قاره اروپا و قسمت دیگری از آن در قاره آسیا قرار دارد.
- ۲ - یوزپلنگ از همه حیوانات سریعتر میدود و سرعت او ۷۰ مایل (حدود ۱۱۶ کیلومتر) در ساعت است.
- ۳ - حلزون از تمام مخلوقات روی زمین آهسته‌تر حرکت میکند و سرعت آن هر سه هفته یک مایل (حدود ۱/۶ کیلومتر) میباشد.
- ۴ - در حدود ۳۰۰۰۰۰۰ لغت دارد.
- ۵ - بله، اغلب حشرات دارای مغز هستند و مغز آنها از دو قسمت تشکیل شده است.

تهران
صندوق پستی ۱۴/۳۵۱۱
شرکت ۴۸ داستان
بخش مشترکین
کتاب

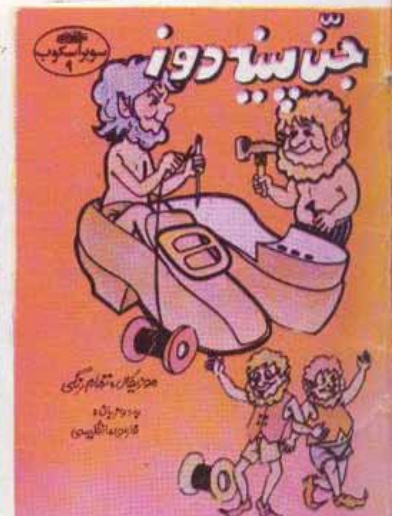


برای کتاب
SUPERSCOPE
شرکت ۴۸ داستان

شما جوانان عزیز

با استفاده از مجموعه آثار علمی و تفریحی
سوپراسکوپ ۴۸ داستان

بازی کنید، تفریح سالم داشته باشید، علم
بیاورید، آموزش ببینید و هوش و استعداد
خود را تقویت کنید



بچه های عزیز در صورتیکه نوار شما از نظر ضبط احتمالا " اشکالی داشت " ، می توانید به فروشگاهی که آن را خرید هاید مراجعه کرده
و آن را مجانا " تعویض " نمایید .

